

## فلسفه اخلاق مارکسیستی در ایران

مسعود امید

گروه فلسفه - دانشگاه تبریز

از زمان طرح آشکار اندیشه‌های مارکسیستی در ایران، بیش از هفتاد سال می‌گذرد.<sup>۱</sup> جریان تفکر مارکسیستی در ایران یکی از جریانهای پرنفوذ، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، بوده است. این جریان بتدریج خود را در قالب دو حزب «کمونیست» و «توده» در ایران ظاهر ساخت. حزب توده به عنوان ثمره نهایی مارکسیسم ایرانی، از اهمیت و تاثیر آشکاری در تاریخ معاصر ایران برخوردار بوده است. در یکی از پژوهشهای معاصر که مربوط به تاریخ حزب توده است، در مورد جایگاه این حزب چنین نگاشته شده است: «در طول تاریخ مارکسیسم ایرانی، حزب توده ایران مهم‌ترین، متشکل‌ترین و معتبرترین سخنگو و نماینده این جریان سیاسی - فرهنگی (جریان چپ مارکسیسم) محسوب شده است. حزب توده، که به عنوان وارث سوسیال دموکراسی عهد مشروطه و سپس «حزب کمونیست ایران»، در مهر ماه سال ۱۳۲۰ پایه‌گذاری شده، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، که اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی حضور خود را به عنوان یک «ابر قدرت» اعلام داشت، توانست به سرعت به عنوان یک حزب منسجم در صحنه سیاست و فرهنگ ایران حضور یابد و در کشمکش با جریانهای وابسته به بریتانیا و آمریکا تصویری پر آشوب از این دوران تاریخی را رقم زند».<sup>۲</sup>

حزب توده و به تبع آن تفکر مارکسیستی همواره - حتی پس از خروج از صحنه سیاسی ایران در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - به عنوان یک جریان فکری بر موجودیت

خود ادامه می‌داد و می‌توان گفت که در تکوین فرهنگ و تفکر ایرانی در دهه‌های اخیر تأثیری مستقیم داشته و در پی ریزی شالوده‌های فرهنگ ایرانی به نوعی موثر بوده است. گستره و نفوذ تفکر مارکسیستی را می‌توان در سخنان و نوشته‌های محققان، بوضوح یافت. علامه طباطبایی در سالهای نخستین ورود به قم هنگامی که از ایشان درخواست می‌شود تا درس فلسفه را بصورت پنهانی و خصوصی برگزار کنند، در پاسخ می‌گوید: «من که از تبریز به قم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقاید طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقاید باطله ما دین و غیر ایشان می‌باشد... امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود با چند چمدان پر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود و امروز باید به درد طلاب رسید و آنها را برای مبارزه با ماتریالیستها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد».<sup>۳</sup> مرتضی مطهری نیز در مقدمه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌نویسد: «... نشریات مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده نسبتاً زیادی از جوانان را بخود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالیترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آنها است...».<sup>۴</sup>

جریان تفکر مارکسیستی افراد و گروه‌های اسلامی اندیش را نیز تحت تأثیر قرار داده بود.<sup>۵</sup>

مارکسیسم در ایران از دورویه سیاسی و فرهنگی بهره می‌جست. رویه سیاسی آن عهده‌دار تأثیر در هرم قدرت و هدایت قدرت و نهادهای سیاسی در جهت اهداف خاص خود بود. رویه فرهنگی جریان چپ نیز بدنبال طرح و القای دیدگاه‌های نظری و فلسفی مارکسیسم در میان مردم بود. پرسشی که در این نوشتار در پی طرح و تحقیق در مورد آن هستیم این است که دیدگاه‌های نظری و فلسفی مارکسیسم ایرانی در مورد اخلاق چه بوده است؟ مارکسیسم ایرانی در دوره موجودیت و سلطه خود در تاریخ ایران از چه دیدگاه تفسیری در باب اخلاق و بنیادهای آن برخوردار بوده است؟ شالوده‌های نظری عمل و کنش مارکسیسم ایرانی چه بوده است؟ به بیان دیگر این تحقیق در صدد تأمل در فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی است تا آنرا در نزد متفکران و تئوریسین‌های برجسته این

جریان پی جویی و ترسیم نماید.

### نظریه اخلاق و فلسفه اخلاق در تفکر مارکسیستی

مارکسیسم در عین حال که فلسفه تغییر جهان است نه فلسفه تفسیر جهان و نیز بر عمل تاکید دارد و نه نظر و شعار «پراکسیس» را بر تارک خود حمل می‌کند و حتی حقیقت انسان را عمل می‌داند، اما در حوزه تئوری اخلاق و فلسفه اخلاق از رویکرد کافی در این حوزه‌ها برخوردار نیست. این وضعیت در تفکر مارکسیستی، از نظر برخی از مارکسیسم پژوهان، ناشی از رویکرد خاص آنها نسبت به اخلاق است. آندره پی‌یتر در بیان دیدگاه مارکسیسم نسبت به اخلاق چنین می‌نگارد: «این یک حقیقت است که در چارچوب دقیق اندیشه مارکس، استناد به اخلاقیات، مفهومی ندارد، در واقع مکتب مارکس نسبت به هر نوع اخلاق‌گرایی و سواس آمیز بی‌اعتناست. لنین این موضوع را به خوبی بیان کرده است. آنجا که می‌گوید: «اصول اخلاقی برای ما موجودیتی خارج از جامعه بشری ندارد و چنین اصولی دروغ است. از نظر ما اخلاقیات وابسته به منافع طبقه پرولتر است. آنچه در خدمت انهدام جامعه استثمارگر دیرینه و اتحاد تمام زحمتکشان به گرد طبقه پرولتر باشد، اخلاقی است». تنها نوع قضاوتی که مکتب مارکس بطور منطقی می‌تواند در مورد یک نظام یا یک نهاد انجام دهد، یک قضاوت در زمینه واقعیتهاست. توجیه پذیری یک نظام اجتماعی و عقلانی بودن یا نبودن آن از نظر مکتب مارکس بر حسب اینکه این نظام با نیروهای تولیدی زمان خود سازگار باشد یا نباشد معلوم می‌شود. مالکیت صنایع دستی و اقتصاد مبتنی بر مالکیت ارضی و حتی نظام بردگی به موقع خود بر اساس اوضاع فنی زمان خود، توجیه پذیر بود. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، امروزه سزاوار محکومیت است زیرا دیگر پاسخگوی اوضاع فنی جدید که بصورت جمعی در آمده است، نمی‌باشد». وی در بخش دیگر چنین می‌نگارد: «انتقاد مارکسی از سرمایه‌داری قضایی - از بدو امر - مبتنی بر یک داوری ارزشی است که ضابطه آن «جوهر انسان» است. این موضوع یکی از پایه‌های «انسان‌گرایی مارکس» است. اما این انتقاد بی‌درنگ با یک مشکل برخورد می‌کند: چگونه می‌توان این داوری ارزشی را با

داوری واقعی آشتی داد؟ چه از دید مادی گرایی منطقی که خود را «علمی» نیز می نامد تنها، داوری واقعی قابل پذیر است. آیا محکوم کردن سرمایه داری به نام جوهر بشریت به منزله پیوستن به نظریات اخلاق گرایان دوران مختلف در اعتراض به سلطه پول بر انسان نبود. به همین جهت مارکس نیز این مساله را بدون حل گذاشت و از کنار آن گذشت، بدین صورت که از فلسفه به اقتصاد سیاسی جهید.<sup>۷</sup>

بر اساس این نظریه در واقع تفکر مارکسیستی از بنیاد و اساس خود اولاً دچار نوعی ناهمگونی درخصوص ابتناء داوری بر ارزشها یا واقعیات است و ثانیاً بدنبال داوری واقعی و نه ارزشی و قایع و پدیده ها است.

نکته دیگر در مورد تئوری اخلاق و دیدگاه فلسفی در مورد اخلاق، کمبود این نوع مباحث در آموزه های مارکسیستی است. با رجوع به اکثریت قریب به اتفاق مکتوبات مارکسیستی و ماتریالیستی که برای تفسیر دیدگاههای پایه و اساسی ماتریالیسم نگاشته شده و در صدد تبلیغ این مکتب می باشند، کمبود این نوع مباحث مشهود است و این نکته محرز است که حداقل این نوع مباحث را جزو مباحث درجه اول خود - و شاید درجه دوم - نمی انگارند.<sup>۸</sup>

حتی متفکران پس از مارکس و لنین نیز توجه چشمگیری به این مباحث، که تا حدی در آثار مارکس و لنین آمده بود، نداشتند. کروتووا یکی از محققان اندیشه اخلاقی لنین در کتاب «اخلاق و انسان از دیدگاه لنین» در این مورد می نویسد: «در این کتاب درباره جنبه ای از آموزش نظری لنین گفت و گو می شود که به ندرت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است».<sup>۹</sup> مری وارنوک نیز از جهتی دیگر در عین حال که بر تاثیر مارکسیسم بر فلسفه اخلاق معاصر اشاره می کند ولی اذعان دارد که «افزایش قابل ذکری در تحقیقات مربوط به مارکسیسم، دست کم به گونه ای که بر جهان فلسفه (اخلاق) بطور کلی تاثیر بگذارد، به چشم نمی خورد».<sup>۱۰</sup>

در عین حال که این نوشتار در پی طرح آرای مارکسیستهای ایرانی در باب اخلاق است ولی در آغاز لازم است تا به آرا و چارچوبهای مارکس و لنین در مساله اخلاق اشاره گردد.

## نگاهی به اخلاق شناسی نظری مارکس و لنین

الف: مارکس

از نظر مارکس دستورات اخلاقی ممکن است در ظرف زندگی اجتماعی هر طبقه نقشی پیدا کند، ولی هیچ هنجار متعالی و مستقلی در فوق آن موضوعات که طبقات را تقسیم می‌کنند، وجود ندارد. یقیناً بسیاری از همان دستورات در اخلاق هر طبقه، صرفاً به یمن اینکه هر طبقه یک گروه اجتماعی است، وجود خواهد داشت. ولی این دستورات به کار تعیین روابط میان طبقات نخواهد آمد. مارکس معتقد است که در مسایل مربوط به نزاع میان طبقات اجتماعی، توسل به احکام اخلاقی نه فقط بی فایده، بلکه یقیناً گمراه کننده است. بدین ترتیب او کوشیده است که از اسناد مربوط به «بین الملل اول» آن مواردی را که به نفع طبقه کارگر، متوسل به عنصر عدالت شده است، حذف کند. زیرا این توسل‌ها بر علیه چه کسی و کدام طبقه صورت گرفته است؟ یقیناً نسبت به کسانی که در طبقه خاصی بوده و عامل استثمار هستند. آنها بر طبق هنجارهای طبقه خود عمل می‌کنند و هر چند که افراد اخلاق‌گرای بشردوست در میان بورژوا یافت می‌شود، ولی بشر دوستی نمی‌تواند ساختار طبقاتی را تغییر دهد.

اما با این وصف شخص می‌تواند زبان ارزشی اخلاق را حداقل به دو طریق استعمال کند: نخست اینکه می‌تواند آن را صرفاً در سیر توصیف افعال و نهادها به کار ببندد. هر زبانی که توصیفی کافی از برده داری ارائه می‌کند، می‌تواند برای هر شخص، با رهیافت‌ها و اهداف معین، محکوم کننده این نهاد باشد. دوم آنکه می‌تواند آن را صریحاً برای محکوم کردن مخالفان، نه با توسل به یک محکمه غیر طبقاتی مستقل، بلکه با توسل به اصطلاحاتی که مخالفان شخص، خود آنها را برای داوری درباره خود اختیار کرده‌اند، به کار بگیرد. بدین ترتیب مارکس در «مانیفست» می‌تواند با اتکا بر اتهاماتی که منتقدان بورژوا به کمونیسم وارد کرده‌اند، استدلال کند که این نقدها، نه بر اساس مقدمات او، بلکه بر اساس مقدمات خود آن منتقدان، محکوم است. می‌توان رهیافت مارکس را به اخلاق به طریقی دیگر نیز بیان داشت. استعمال اصطلاحات اخلاقی همیشه مترتب بر یک شکل مشترک نظام اجتماعی است. توسل به اصول اخلاقی علیه

بعضی از وضعیتهای موجود، همیشه به منزله توسل و تمسکی در ظرف حدود آن شکل از جامعه است. اما برای توسل به قاعده و حکمی علیه آن جامعه باید اصطلاحاتی را یافت که مبتنی بر وجود آن جامعه نباشند. چنین اصطلاحاتی را شخص در آن شکل از بیان خواسته‌ها و نیازها می‌یابد که در ظرف جامعه موجود غیر قابل ارضا است یعنی خواسته‌ها و نیازهایی که مقتضی یک نظام اجتماعی نوین است. بدین ترتیب مارکس به خواسته‌ها و نیازهای طبقه کارگر علیه نظام اجتماعی جامعه بورژوازی متوسل می‌شود. ولی او هرگز دو پرسش را که برای آموزه خود او حیاتی‌اند، مطرح نمی‌کند. اولین پرسش به نقش اخلاق در جنبش طبقه کارگر مربوط می‌شود. از آنجا که او تصور می‌کند طبقه کارگر به لحاظ اقتصادی، بواسطه رشد سرمایه‌داری ایجاد شده است و از آنجا که معتقد است ضرورت‌های سرمایه‌داری، طبقه کارگر را مجبور به مخالفت خود آگاهانه با سرمایه‌داری می‌کند، هرگز این پرسش را که کدام اصول عمل باید آگاهی بخش جنبش طبقه کارگر باشد، مورد بحث قرار نداده است. این غفلت بخشی از یک خلأ کلی‌تر در استدلال اوست. بدین معنی که بحث مارکس درباره چند و چون سقوط اقتصاد سرمایه‌داری بقدر کافی واضح و روشن است. درباره اقتصاد سوسیالیستی نیز هر چند مطالب او پراکنده است، ولی می‌توان گفت که از منظر خودش به قدر کفایت بحث کرده است. اما بحث او درباره طبیعت گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم واضح نیست. از اینرو که نمی‌توان بطور یقینی گفت که به نظر مارکس چگونه ممکن است جامعه‌ای که طعمه خطاهای فردگرایی اخلاقی است می‌تواند آن خطاها را تشخیص داده و از آنها فراتر برود.

دومین غفلت عمده مارکس به اخلاق جامعه سوسیالیست و کمونیست مربوط می‌شود. او در بهترین حالت، به کنایه و تلویح درباره این موضوع سخن گفته است.<sup>۱۱</sup>

#### ب: لنین

در میان آثار لنین نمی‌توان اثری را یافت که مستقلاً و مستقیماً به مساله اخلاق پرداخته باشد. و حتی موارد و فراهایی که در لابلای گفتارها و مقالات خود در مورد مباحث

نظری در باب اخلاق، وجود دارد اندک‌اند. در مورد همین موارد نیز باید گفت که «در اکثریت قریب به اتفاق این موارد، این موضوع، زمینه مستقلمی برای بررسی لنین نبوده است، بلکه به عنوان جنبه‌ای ضروری از مساله‌های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک، طرح شده است. اخلاق در عملکرد واقعی آن و به عنوان عاملی از پراتیک اجتماعی، مورد توجه اصلی لنین بوده است».<sup>۱۲</sup> البته شاید بتوان از مجموع این آموزه‌ها به چارچوبهای تئوریک در اخلاق دست یافت.

اخلاق لنینیستی (شاید بدلیل همین عدم توجه کافی خود لنین به مساله اخلاق) «تا امروز در ابهام و تاریکی باقی مانده است».<sup>۱۳</sup>

از نظر لنین اخلاق قبل از هر چیز، خود را به عنوان وسیله تنظیم روابط اجتماعی و توجیه اجتماعی بودن افراد، در جامعه نشان می‌دهد. وی اخلاق را از دیدگاه نظریه کلی روند تاریخی نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر وی نظریه کلی ماتریالیسم تاریخی کلید تجزیه و تحلیل پدیده‌هایی را که مربوط به موازین اخلاقی است، به دست می‌دهد. زمینه اول در توجیه و تحلیل نقش اخلاق در جامعه به وسیله لنین، در تجزیه و تحلیل قانونمندی تکامل اجتماعی هر دوره‌ای به روشنی دیده می‌شود. ولی این توجه به خصوص در نوشته‌هایی از لنین برجسته می‌شود که اختصاص به بررسی دوره‌هایی از تکامل اجتماعی دارد که در آنها نقش عامل ذهنی چشم‌گیر است.

زمینه دومی که در تجزیه و تحلیل لنین از اخلاق وجود دارد عبارت از بررسی هستی اخلاقی در جامعه، یعنی روند شکل‌گیری، تثبیت و تکامل اخلاق به عنوان محیطی کاملاً جدی از زندگی اجتماعی است.<sup>۱۴</sup>

اخلاق از نظر لنین در ارتباط کامل با طبقه اجتماعی است و اساساً اخلاق یک خصلت طبقاتی می‌باشد. وی در فرازهایی از آثار خود به این امر و جوانب آن اشاره کرده است از این قبیل: «در پشت هر جمله اخلاقی، منافع یکی از طبقه‌ها پنهان شده است»<sup>۱۵</sup> «درست همان چیزی را که برای پرولتاریا وحشتناک است، لیبرال‌ها، خیر، برکت، سود، تقوا، و حتی احتمالاً تقدس می‌نامند».<sup>۱۶</sup>

به نظر لنین نباید شکاف بین اعتقادهای اخلاقی را پرکرد و مبارزه میان این

اعتقادات، که «تنها روینایی از مبارزه طبقات اجتماعی است»، نباید خاموش شود.<sup>۱۷</sup> لنین ضمن انتقاد از نظریه پردازان خرده بورژوازی، از روی تمسخر درباره «دیدگاههای گسترده» آنها سخن می‌گوید و معتقد است که این ایده‌ها (از جمله ایده‌های اخلاقی آنها) چنان گسترده است که به ما امکان می‌دهد تا همه اختلافات طبقاتی را ندیده بگیریم و نه درباره طبقه‌های جداگانه، بلکه درباره تمامی ملت بطور کلی صحبت کنیم. وی خاطر نشان می‌کند که «با روش‌های مبتذل همه موعظه‌کنندگان و نویسندگان کتابهای اخلاقی، این «گسترده‌گی» پر شکوه دیدگاههایی بدست می‌آید». نتیجه چنین دیدگاههایی از نظر لنین، جمله‌های میان تهی و سرپوش گذاشتن بر روی واقعیت موجود است.<sup>۱۸</sup>

لنین در توصیف اخلاق کمونیستی آنرا چنین بیان می‌کند، «اخلاق ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا حاصل می‌شود... اخلاق کمونیستی اخلاقی است که در خدمت این مبارزه قرار دارد، بگونه‌ای که رنجبران را علیه استثمار متحد می‌کند».<sup>۱۹</sup> «پایه و محور اخلاق کمونیستی عبارت است از مبارزه به خاطر تحکیم و تکامل کمونیسم».<sup>۲۰</sup> لنین با تاکید بر اینکه اخلاق کمونیستی بنا به طبیعت خود، اخلاق گروهی است، می‌نویسد: «برای کمونیست، تمامی موازین اخلاقی، در همین انضباط یک پارچه، مشترک و آگاهانه مبارزه دسته جمعی، علیه استثمارگران، خلاصه می‌شود».<sup>۲۱</sup> «اخلاق کمونیستی یعنی اخلاقی که به مبارزه در راه اتحاد زحمت کشان، علیه هر گونه استثمار و علیه هر گونه مالکیت خصوصی، خدمت کند».<sup>۲۲</sup>

لنین یکی از امتیازهای جدی رفتار اخلاقی کمونیستی را نسبت به اخلاق بورژوازی در این می‌داند که رفتار کمونیستی می‌تواند از هدف نهایی مبارزه تبعیت کند و پیش آمدهای جاری را در پرتو دورنمای تاریخی، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. در این اخلاق در عین توجه به منافع روزمره، در تعیین شیوه‌های رفتاری، به دور نمای مبارزه باید توجه داشت. وی می‌نویسد: «در هر مبارزه‌ای که به خاطر هر خشم روزانه انجام می‌گیرد باید بستگی آن را با هدف نهایی در نظر داشت».<sup>۲۳</sup>

اخلاق مجرد و انتزاعی و رفتار اخلاقی جدا از روابط و موقعیتهای مختلف انسان، از



نظر لنین، بی معناست. اخلاق در کنش انسان با افراد و موقعیتها و با عوامل متعدد دیگر معنی دار است.<sup>۲۴</sup>

وی در نقد دیدگاه یک لیبرال می نویسد: « برای او «انصاف و عدالت» تنها یک واژه است. در حالی که برای توده‌های نیمه پرولتر و برای غالب خرده بورژواهای شهروده - که به خاطر جنگ، ورشکسته، آواره و خسته و کوفته شده‌اند - نمی‌تواند تنها یک واژه باشد، برای آنها انصاف و عدالت به معنای سخت‌ترین، جدی‌ترین و بزرگترین مسأله روز، یعنی مرگ از گرسنگی و نیاز به یک تکه نان است». <sup>۲۵</sup> لنین طی دو فراز دیگر از سخنان خود بر انضمامی بودن (غیر انتزاعی بودن) اخلاق و نقش روابط در اخلاق تأکید می‌کند: «ستم اقتصادی، ناگزیر هرگونه ستم سیاسی، تحقیر اجتماعی و خشونت تیرگی در زندگی روحی و اخلاقی توده‌ها را بدنبال دارد». <sup>۲۶</sup> «اخلاق شخص را تنها در پرتو نوع فعالیت او می‌توان ارزیابی کرد». <sup>۲۷</sup>

لنین اخلاق را عاملی برای ارتقای جوامع انسانی در سیر تاریخی خودشان می‌داند: «موازین اخلاقی در خدمت جامعه انسانی قرار می‌گیرد تا آن را به مرحله‌ای بالاتر ارتقا دهد»، <sup>۲۸</sup> «اخلاق در خدمت یاری به جامعه انسانی است تا به سطحی رفیع‌تر ارتقا یابد و از شر استثمار کار خلاص شود ... اساس اخلاق کمونیستی مبارزه‌ای است برای یکپارچگی و کمال کمونیزم». <sup>۲۹</sup>

### فقر مباحث فلسفه اخلاق در نزد مارکسیستهای ایرانی

مباحث نظری و فلسفی در باب اخلاق را می‌توان در نزد مارکسیستهای ایرانی نیز ملاحظه نمود. در مارکسیسم ایرانی نیز ما شاهد تحقیق یا اثر مستقلی که مباحث فلسفه اخلاق را اشباع نماید، نیستیم. در برخی از آثار، احیاناً فصلی و بخشی را به این مبحث اختصاص داده‌اند. مباحث نظری اخلاق در آثار متعدد مارکسیستهای ایرانی بطور پراکنده مطرح شده است. حتی رجوع به نقدهای مهم و گسترده‌ای که از مارکسیسم از طرف دینداران ایرانی بعمل آمده است، در خود شامل نقد فلسفی و نظری کامل از دیدگاههای مارکسیستها در حوزه اخلاق، نمی‌باشد و ایشان اساساً نقد خود را در حوزه

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی و اقتصادی محدود کرده‌اند. نگاهی گذرا به مطالب این کتب انتقادی این نکته را آشکار خواهد ساخت.<sup>۳۰</sup> البته این رویکرد انتقادی محدود، خود حاصل خلاء محسوس چنین بحثهایی در آثار مارکسیستها است. ولی از طرف دیگر باید یاد داشت که مارکسیستها در آثار خود، بطور پراکنده به نکته‌هایی مبنایی در اخلاق اشاره کرده‌اند که می‌توانست توجه منتقدان وطنی را جلب نماید، و حتی مبنایی برای تدوین مفصل فلسفه اخلاق مارکسیستی از طرف خود مارکسیستها باشد. اما از آنجا که پرسش فلسفی از اخلاق نیز در ایران به تأخیر افتاده بود، از اینرو نه مبنایی فلسفی و نظری برای اخلاق طراحی شده بود و نه ذهنیت منتقدان مارکسیسم حاوی چنین پرسشی بود. البته در این میان از سه اثر باید نام برد که هم در پی ریزی مباحث فلسفه اخلاق در ایران نقش داشتند و هم حاوی رویکرد انتقادی از مارکسیسم از جهت فلسفه اخلاق بوده‌اند: ۱- «اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم: ادراکات اعتباری» (طباطبایی)، ۲- «سلسله درسهای نقدی بر مارکسیسم، بخش جاودانگی اصول اخلاقی» (مطهری) ۳- «دانش و ارزش» (سروش). اثر نخست عمدتاً در پی ریشه‌یابی مفاهیم اخلاقی از جهت چگونگی حصول آنها و نیز ویژگی اعتباری بودن آنهاست، اثر دوم بدنبال اثبات جاودانگی، کلیت و دوام و اطلاق در قواعد اخلاقی است که نافی دیدگاه مارکسیستهاست. اثر سوم تنها اثر مستقلی است که بر مبنای یک تئوری مشخص و منقح در فلسفه اخلاق و با هدف نقد مارکسیسم، تدوین و تالیف شده است.

در اینجا ذکر این نکته لازم است که به نظر می‌رسد که شکل‌گیری نطفه و زمینه مباحث فلسفی و نظری در باب اخلاق در میان متفکران ایرانی، حاصل آشنایی با آرای غربیان و بویژه مارکسیستها در ایران بوده است.

### مباحثی از فلسفه اخلاق در نزد تئوریسین‌های مارکسیست ایرانی

برای طرح دیدگاههای نظری مارکسیستهای ایرانی در باب اخلاق نخست لازم است تا تئوریسین‌های شاخص و مهم این جریان سیاسی - فرهنگی شناسایی گردد. نخستین

تئورسین و متفکر برجسته مارکسیسم در ایران دکتر تقی ارانی بود که هم در میان مارکسیستها و هم در بین مخالفان این جریان، از شهرت علمی برخوردار بوده است. ارانی یکی از نخستین کسانی بود که اصول مارکسیسم و بویژه اصول دیالکتیک را به زبان فارسی در سال ۱۳۱۲ در مجله دنیا بیان کرد. وی طرح آرای مارکسیسم را با نظم و پی گیری علمی بهتر و بیشتری انجام می داد.<sup>۳۱</sup> از نظر مارکسیستها «ارانی از لحاظ وسعت معلومات و جامعیت علمی بی نظیر بوده است».<sup>۳۲</sup>

منتقدان و مخالفان مارکسیسم، مانند مطهری، نیز در آثار متعدد خود بر شاخص بودن و امتیاز علمی وی تصریح داشتند: «با آنکه تقریباً پانزده سال از مرگ دکتر ارانی می گذرد هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران توانسته اند بهتر از او بنویسند ... کتابهای فلسفی وی بر کتابهای فلسفی پیشینانش برتری دارد».<sup>۳۳</sup> کتب و اندیشه های ارانی مرجع دست اول و مهم برای موافقان و مخالفان مارکسیسم در ایران بوده است.<sup>۳۴</sup> دیگر تئورسین متفکر مارکسیست ایرانی، احسان طبری است. طبری هم در محافل داخلی و هم خارجی، دارای شهرت علمی در تفکر مارکسیستی بود. «احسان طبری در کشورهای سوسیالیستی فردی مشهور بوده و بعنوان تئورسین مارکسیسم ایران و حزب توده و یکی از برجسته ترین متفکرین مارکسیسم (بویژه در جهان سوم) شهرت دارد».<sup>۳۵</sup> شخص سوم، دکتر انور خامه ای است که مورد تایید علمی افرادی چون طبری می باشند.<sup>۳۶</sup> حال مروری خواهیم داشت بر آرای هر یک از این سه تن در باب مباحث فلسفه اخلاق.

## ۱- تقی ارانی

ارانی کتاب یا اثر مستقلی در باب مباحث نظری اخلاق ندارد اما در میان آثارش دیدگاه خود را بنوعی بیان داشته است. ارانی به علم روح یا روانشناسی اهمیت زیادی قایل است و این دانش را مکمل علوم طبیعی و اساس علوم نظری و فکری می داند. برای بحث در اخلاق ما نیازمند ورود به علم روح یا علم النفس هستیم. وی می نویسد: «هر شخص در هر رشته که باشد ابتدا باید خود را بشناسد تا بتواند خود را کاملتر و در میدان

زندگی مسلح‌تر نماید و این امر بوسیله علم روح صورت می‌گیرد. علاوه بر این، علوم تعلیم و تربیت، طب، حقوق، علوم اجتماعی و غیره از کمک گرفتن از این علم ناگزیر است.<sup>۳۷</sup>

در مورد پیوند اخلاق و روانشناسی، وی معتقد است که تشخیص وظیفه اخلاقی، به کمک دانش روانشناسی ممکن است: «از فواید مهم علم روح آشنا شدن شخص بوظیفه خویش است. بشر چون موجود زنده است مقصودی را تعقیب می‌کند و وظایفی را بر عهده دارد. برای بشر امروزی انجام دادن این وظایف نمی‌تواند بحالت انفرادی باشد بلکه انسان مرام خود را به کمک جامعه‌ای که خود او جزئی از آن است، انجام می‌دهد. پس برای هر فرد آشنا شدن بخود کافی نبوده بلکه باید افراد دیگر جامعه را نیز شناخته، وظیفه خود را نسبت به آنها و بخود جامعه و بالاخره نسبت به محیط خارج بدانند. پسیکولوژی برای این شناسایی، کمک اساسی می‌کند و پس از مطالعه این علم خود شخص، افراد، جامعه و بالاخره طبیعت و محیط خارج، بکلی غیر از آنچه سابقاً بنظر می‌آید، جلوه می‌کند. بشر برای انجام دادن وظایف خود بیشتر از حیوانات دیگر با اشکالات مواجه می‌شود زیرا روح او کاملتر و حل مسایل روحی برای او دشوارتر است.»<sup>۳۸</sup>

ارانی انسان را یک ماشین می‌انگارد. روح از نظر او مجموعه‌ای از خواص ماده است و آثار روحی، از جمله اخلاق، خاصیت دستگاه عصبی انسان است. تمام آثار روحی انسان دارای قوانین کمی است.<sup>۳۹</sup> در میان این آثار روحی در کنار علم، هنر و ...، اخلاق نیز جزو اکمل تجلیات روح می‌باشد. هوش و درایت در حصول اخلاق در انسان، کاملاً دخیل است.<sup>۴۰</sup> ظهور اخلاق، محصول تاثیر عالم خارج و جامعه بر سلسله اعصاب و عکس العمل اعصاب می‌باشد.<sup>۴۱</sup> اخلاق و قواعد اخلاقی اموری فطری برای انسان محسوب نمی‌شوند. ریشه اخلاق همانند مبنای تمام دیگر افعال و احساسات انسانی، مفید بودن یا مضر بودن برای فرد و نوع است. و امر مفید چیزی است که برای انسان تولید لذت می‌کند. پس جلب شدن انسان نسبت به امور اخلاقی بر اساس مفیدیت و لذت است. و حتی اگر سخن از اخلاق عاشقانه رود، این امر چیزی جز علاقه شدید

موجود زنده - مانند انسان - برای جلب امر مفید نیست.<sup>۴۲</sup> مساله مفید بودن، خود را در ظرف اجتماع نشان می‌دهد. انسان در برخورد با جامعه به مفید بودن امور اخلاقی برای فرد و نوع می‌رسد و حالات اخلاقی از این طریق بروز و ظهور می‌یابند. اخلاق بر اساس و در سایه زندگی مادی به ظهور می‌رسد، پس حالات اخلاقی اموری مادی و محصول اجتماع هستند.<sup>۴۳</sup>

از نظر ارنانی اخلاق یک پدیده این جهانی است. حتی اخلاق عرفانی که در جوامعی چند بیچشم می‌خورد، تجلی وضعیت ویژه اجتماعی و اقتصادی در دوران خاص تاریخی است. اخلاق عرفانی محصول ویژگی یأس در عقاید و ناامیدی انسانی است.<sup>۴۴</sup> یکی از مسائلی که در مباحث نظری اخلاق مورد توجه می‌باشد «فعل فداکاری» است. بر مبنای دیدگاه ماتریالیستی چگونه می‌توان فداکاری و ایثار را تفسیر نمود. ارنانی در تفسیر این پدیده چنین می‌نویسد:

«فداکاری اختصاصاً یک قضیه و احساس بفرنجی است، که احساسات اجتماعی اساس تشکیل آن است. در نتیجه احساس مخفی منافع مادی و تا حدی تربیت صحیح و منطق دقیق، ممکن است یک فرد بطور وضوح، از تباط محکم داخلی بین خود و اجتماع را تشخیص داده، عملی که ظاهراً فقط بحال اجتماع و بطور غیر مستقیم بحال خود او مفید است و صورت فداکاری دارد، انجام دهد. بواسطه تاثیر یک سلسله عوامل خارجی، ممکن است این حالت تقویت پیدا کرده، نفع فردی را تحت الشعاع قرار دهد. تمام عوامل تربیت و اجتماع باعث می‌شود که یک شخص فداکار از عمل و فداکاری خود بیش از عوامل دیگر لذت ببرد. احساسات دیگر از قبیل راستی و درستی، عزت نفس، اجتناب از تملق، تماماً مادی و از آثار اجتماع می‌باشند».<sup>۴۵</sup>

جامعه مهمترین و اصلی ترین عامل در ظهور اخلاق است. جامعه، خود بر اساس میل انسانها به حفظ فرد و نسل پدید آمده و قوانین آن مانند فیزیک و شیمی، دقیق و جبری است.<sup>۴۶</sup>

اما آنچه در هستی اجتماع نقش اصلی و بنیادی دارد همانا دستگاه تولید و کار است. در واقع هیأت اجتماع یک دستگاه کار است.<sup>۴۷</sup> ولی این هیأت تولید و کار و جنبه بنیادی

جامعه دارای یک سلسله تظاهرات و نمودهای ثانوی از قبیل علم، هنر و نیز اخلاق است. روابط تولید و کار در اجتماع مولد اخلاق هستند. میان این دو مرتبه از جامعه تعامل و حالت کنش و واکنش وجود دارد. زیر بنا و رو بنا در همدیگر تاثیر متقابل دارند و این یک امر دائمی است و سبب تغییراتی می‌گردد.<sup>۴۸</sup>

از طرف دیگر باید توجه داشت که جامعه حاوی طبقات است. جامعه یک سیستم طبقاتی است با منافع خاص طبقاتی. در این شرایط جامعه تحت سلطه طبقه غالب و حاکم است و از اینرو اخلاق و ... نیز محصول همان طبقه و در راستای منافع آن طبقه است. ارانی می‌نویسد: «حکومت، دستگاهی است که به وسیله طبقه قویتر تشکیل شده و استیلاي آن را بر طبقه زبردست تامین می‌کند. تشکیلات قانونگذاری، قضایی، رهبری تعلیم و تربیت و ذوق هنری تحت قدرت دولت است. بنابراین، واضح است که در جامعه طبقاتی، قوانین، طرز حفظ حقوق، آداب و رسوم، مفهوم‌های خوب و بد، زشت و زیبایی اخلاقی، تولید افکار در اطفال و افراد و ذوق صنایع ظریف نیز تمام، طبقاتی بوده و به نفع طبقه معین خواهد بود».<sup>۴۹</sup>

پس اخلاق پدیده‌ای است که کاملاً تحت تاثیر طبقات است. و از همین رو مطلق نبوده و نسبی است. حتی اصل عدل نیز نسبی است چرا که در دادگاههای مختلف حکم یک نفر با عنوان با شرف‌ترین مردم شناخته شده و مجسمه او را بپا می‌دارند. تنها در یک جامعه بی طبقه است که اخلاق مطلق می‌شود. اخلاق و قواعد اخلاقی هنگامی اطلاق پیدا می‌کنند که طبقات اجتماعی نباشند. در این حالت اخلاق برای حفظ منافع طبقاتی نیست.<sup>۵۰</sup>

از نظر ارانی علم و اخلاق ارزش مطلق ندارند یعنی حقایقی نسبی هستند و در تغییر دائمی.<sup>۵۱</sup> از آنجا که اخلاق محصول جامعه است و جامعه نیز محل ظهور پدیده‌های جبری است، پدیده‌ها و از جملات اخلاقیات در جامعه در بستر موقعیتهای معین، بالا جبار رخ می‌دهند. اخلاق و افعال اخلاقی، افعالی جبری‌اند که در جامعه با پدید آمدن موقعیتهای خاص بالا جبار باید رخ دهند و رخ می‌دهند. اخلاق در سیر تاریخی جوامع

نیز بر همین اساس ظهور می‌یابد. اخلاقیات در سایه جبر تاریخی بوقوع می‌پیوندند. خلاصه وضعیت اجتماعی و تاریخی جوامع بگونه‌ای تحقق می‌یابد که انسانها مجبورند بطریق خاص اخلاقی عمل نمایند. افعال اخلاقی در فضایی از جبر اجتماعی و تاریخی وقوع می‌یابند، چرا که تمام افعال آدمی و مبادی آنها مانند احساسات و اراده و ... معلول عللی هستند که در جامعه تحقق دارند.<sup>۵۲</sup>

از نظر ارانی عنصر تربیت در اخلاق بسیار مهم است و از این طریق است که می‌توان مساله فدارکاری را حل نمود. بعلاوه وی منکر عنصر خاصی بنام «وجدان» است و بر این نظر است که وجدان انسانها نیز در سایه تربیت شکل می‌گیرد و بوجود می‌آید.<sup>۵۳</sup> ارانی نگاهی تاریخی به اخلاق دارد و معتقد است که اصول اخلاقی در طول نسلهای متوالی، در نتیجه زیست مادی انسانها بوجود آمده و عمومیت یافته‌اند و تفاوت اخلاق با دین نیز این است که «ثبات و دوام تجسمات اخلاقی بیشتر است و حال آنکه خلل در عقاید مذهبی آسانتر می‌باشد ولی در اغلب موارد قوانین اخلاق با مذهب اختلاط دارد».<sup>۵۴</sup> وی در باب اخلاق و حقوق نیز بر این نظر است که در گذشته و در اجتماعات نخستین انسانی، ایندو از هم مستقل و جدا نبوده و بتدریج آنچه را که برای حفظ و بقای جامعه ضروری بود، تفکیک و بصورت جبری انسانها را ملزم به اطاعت از آنها نمودند، که حقوق را تشکیل داد، ولی بخشی از قواعد اجتماع که تحمیلی در آنها صورت نمی‌پذیرفت، اخلاق نامیده شد.<sup>۵۵</sup>

در نهایت باید گفت که ارانی تحقق اخلاق خوب را منوط به شرایطی خاص می‌داند و در این مورد چنین می‌نگارد: «بطور کلی برای ایجاد اخلاق خوب باید اولاً قدرت تشخیص و تمیز را در افراد زیاد کنند تا صحیح را از غلط جدا نماید. ثانیاً قسمت عمل را در وی زیاد نمایند تا به مفید، اقدام و از مضر اجتناب کند و گرنه برای اخلاق نمی‌توان قانون کلی بیان کرد، همین «قدرت تشخیص» و «همت عمل»، پایه اخلاق است».<sup>۵۶</sup>

## ۲- احسان طبری

طبری، دبیری ایدئولوژیک حزب توده را بر عهده داشت و از نظر فکری و نظری معتقد

به امکان تجدید نظر طلبی و تحول در آرای مارکسیسم، در عین صحت بنیادهای آن، بود و خود نیز در این راه می‌کوشید. وی معتقد بود که «در مسایل دیالکتیک و در فلسفه مارکسیست بحث و مذاقه وجود دارد».<sup>۵۷</sup> و این مکتب باید «بی دقتی‌ها و افراط‌ها و کلی‌گویی‌ها و غلوهای خود را دم به دم اصلاح کند».<sup>۵۸</sup> وی در آثار خود از خصلت نادقیق و تفکیک نشده و یا جنبه انشایی و دستوری برخی احکام مارکسیستی سخن می‌گوید که در سایه پیشرفت علم اصلاح خواهد شد.<sup>۵۹</sup> البته تحول‌پذیری مارکسیسم درسی است که طبری از ارانی آموخته و تحت تأثیر آرای وی می‌باشد.<sup>۶۰</sup>

طبری کتاب یا اثر مستقلی در باب مباحث نظری اخلاق ندارد ولی بر خلاف اکثر مارکسیست‌ها بخشی از یکی از آثار خود را به «مسایل اخلاقی» اختصاص داده است. آرای طبری را می‌توان از میان آثار متعدد وی بدین ترتیب بیان داشت:

### ماهیت انسان و مساله اخلاق

از دیدگاه طبری یک تفکر در باب انسان این است که انسان عبارت از مجموعه مختصات روانی و غرایز ثابت و تغییرناپذیر است و محتوای تاریخ و جامعه نیز چیزی جز مظاهر رنگارنگ همین مختصات روانی و غرایز (از قبیل غریزه حفظ نفس، جنسی، تملک، جنگ و تجاوز، مرگ و...) نیست.

طبری تعریف مارکس را از ماهیت انسان می‌پذیرد بدین معنی که «ماهیت انسان امری مجرد نیست که ویژه یک فرد خاص انسانی باشد. ماهیت انسان در واقع عبارت است از مجموعه کلیه مناسبات اجتماعی» و در توضیح آن چنین می‌نویسد:

«معنی این تعریف آن است که انسان تنها یک موجود طبیعی و یک واحد بیولوژیک نیست. روشن است که انسان از جهت منشأ پیدایش خود و از جهت مختصات فیزیولوژیک - تشریحی و قانونمندی بیولوژیک اعضا خود، با طبیعت پیوند دارد و عالیترین محصول تکامل طبیعی است، ولی طبیعت هیچیک از آن مختصاتی را که ما آنرا «مختصات انسانی» می‌نامیم، به انسان از آغاز زایش نداده است (مانند شعور، زبان، عواطف و احساسات و حتی امکان راست راه رفتن، که کودک به کمک خانواده و جامعه



فرا می‌گیرد). در حالی که انسان کلیهٔ محملهای ضروری را برای کسب این مختصات، از اسلاف خود به ارث برده است. انسان در ورای جامعه نمی‌تواند به انسان بدل گردد. لذا انسان «موجود اجتماعی» است و انسانیت وی از اجتماعیت او جدا نیست و از آنجا که انسانیت، ماهیت اوست لذا معنی سخن مارکس روشن است که می‌گوید ماهیت انسان مجموعه کلیهٔ مناسبات اجتماعی است که به کلیهٔ مختصات روانی و عملی او شکل می‌دهد. جتی مختصات صرفاً فیزیولوژیک انسان مانند دیدن، شنیدن، خوردن، خوابیدن و... عمیقاً تحت تاثیر حیات اجتماعی اوست و خصایص نوینی کسب می‌کند.»<sup>۶۱</sup>

اخلاق به معنای اموری بالفعل فطری در انسان، نظر درستی نمی‌باشد و از طرف دیگر نمی‌توان زمینه‌های ژنتیکی و فیزیولوژیکی را نادیده گرفت. انسانها در عین حال که از زمینه‌های بیولوژیک و ژنتیکی برخوردارند ولی این اجتماع و مناسبات اجتماعی است که به اخلاق و نفسانیات او شکل می‌دهد: «عوامل بیولوژیک تنها آن زمینه بالقوه‌ای را بوجود می‌آورد که عوامل اجتماعی به آنها فعلیت می‌بخشند. لذا هر زمینه بالقوه معینی می‌تواند در شرایط گوناگون اجتماعی، به اشکال مختلف در آید.»<sup>۶۲</sup> طبری در شکل‌گیری نفسانیات فردی و از جمله اخلاق تنها به ذکر تاثیر طبقهٔ اجتماعی بسنده نمی‌کند و آنها را محصول عوامل متعدد می‌داند:

«عوامل تعیین کننده نفسانیات فردی یک انسان (و از جمله اخلاق) چیست؟ این عوامل ویژگی‌های ملی، تاثیر فعال زبان مادری، تصادفات زندگی، حوادث و سیر زندگی، بیماری‌ها، مشخصات فیزیولوژیک و ساختاری اعضای درونی (ترشحات، حساسیت عصبی، ساختمان مغزی و...) که در شکل‌گیری نفسانیات فردی انسان مهر و نشان خود را می‌گذارند.»<sup>۶۳</sup>

جامعه یا تمدن بشری از سه لایهٔ زیر ساز (یعنی جبر زیستی یا ژنتیکی و جغرافیایی) که نقش پیش زمینه و آمادگی و استعداد را بازی می‌کند، و زیر بنا (یعنی هستی اقتصادی و شیوهٔ تولید یا اشکال مالکیت) و روبنا یا حیات معنوی (یعنی اشکال شعور اجتماعی از قبیل علوم، هنرها، اخلاق، آداب و...) تشکیل شده است. میان این سه لایه از تمدن و

اجتماع بشری، تاثیر متقابل وجود دارد و مرزهای میان آنها متحرک است، چنانکه بخشی از حیات معنوی جامعه مانند علم، امروز به زیر بنای جامعه علمی - فنی معاصر بدل شده است.<sup>۶۴</sup>

انسان از هیچ عنصر فطری برخوردار نیست، این عمل اجتماعی است که زاینده فرهنگ مادی و معنوی انسان است. انسان از استعدادها و آمادگی های زیستی و فیزیولوژیک - مانند زمینه های ژنتیکی - برخوردار است، لیکن انسان در جریان اشکال مختلف رفتار مانند «پراگما» (یعنی کار و اشتغال سودمند فردی) و «پراکسیس» (یعنی کار هدفمند اجتماعی) که عمومیت آن شامل پراگما نیز می شود و شامل عناصری چون تولیدی، خدمات، تجربه علمی، مبارزه، سازماندهی و رهبری است، دارای ماهیت و اوصاف انسانی می شود.<sup>۶۵</sup> (طبری در تعریف پراتیک نیز می نویسد: پراتیک فعالیت انسان است که متوجه تغییر و دگرگون سازی طبیعت و جامعه است مانند پراتیک تولیدی، مبارزه اجتماعی و...<sup>۶۶</sup>).

طبری در یک نگاه وجود شناسانه در مورد ریشه و بنیاد هستی شناختی اخلاق چنین می گوید: «دیالکتیک، جوهر اصلی را یک جوهر می شمارد و آن جوهر را یک واقعیت عینی خارجی می داند که بوسیله حواس ما قابل لمس است و این جوهر به یک شکل بروز نمی کند، بلکه دو شکل اساسی دارد یکی ماده و دیگری شعور، که در شعور، معنویات پیدا می شود و تفکر، تخیل و بعد فرهنگ انسانی از آن زاینده می شود و اخلاق بر روی آن بنا گذاشته می شود».<sup>۶۷</sup>

اخلاق و موازین اخلاقی نیز می توانند عامل بیگانگی انسان از خودش گردند: «بیگانگی، تبدیل محصولات فعالیت انسانی (کار مولد، مناسبات اجتماعی و سیاسی، موازین اخلاقی، مذهب، تئوری های علمی و...) و نیز مختصات و استعداد های انسانی، به چیزی مستقل از انسان، به بیگانه از او و مسلط بر اوست... در این شرایط هر یک از این فعالیتها به انحصار گروه در بسته ای از افراد در می آید و لذا برای کلیه اعضای دیگر جامعه به چیزی غریبه و بیگانه مبدل می شود. برای آنکه از بیگانگی ماهیت انسان جلوگیری شود و انسان بخود باز گردد و خود را خلاق سرنوشت خود ببیند، راه دیگری

جز ایجاد جامعه‌رها از تناقضات طبقاتی نیست».<sup>۶۸</sup>

سخن گفتن از اخلاق محض و غیر ایدئولوژیک درست نیست. اخلاق یک طبقه، تحت تاثیر و سلطه ایدئولوژی آن طبقه است. اخلاقی که از طرف یک طبقه تبلیغ می‌شود، اخلاقی است در یک چارچوب ایدئولوژیک که منافع آن طبقه نیز از این طریق حفظ می‌شود.<sup>۶۹</sup>

انسانها می‌توانند از اخلاقیات مشترکی نیز برخوردار باشند چرا که «انسانها از لحاظ بیولوژیک، مختصات مشترکی دارند، میان همه افراد نوع انسانی خطوط کلی مشترک ساختمانی و نفسانی وجود دارد».<sup>۷۰</sup> موازین اخلاقی از این نظر بر دو قسم است: ۱- موازین عمومی بشری اخلاق که شرط زندگی همه جوامع انسانی است، مانند حفظ امنیت جان افراد که شرط بقای جامعه است. ۲- موازین طبقاتی اخلاق که منعکس کننده منافع طبقه معین است مانند مفهوم ادب و نزاکت در نزد اشرافیت فئودال. ولی طبقات مسلط می‌کوشند تا موازین طبقاتی اخلاق را بمثابه موازین عموم بشری، اخلاق ابدی و همگانی جلوه‌گر سازند. البته با پیدایش و بسط پرولتاریا شرایط برای تنظیم اخلاق نوین که اخلاق کمونیستی است و با تمام انواع کهنه اخلاق فرق اساسی دارد، پدید شد. در این اخلاق اصل فردگرایی جای خود را به اصل جمع‌گرایی می‌دهد. یعنی اصالت با منافع اکثریت زحمتکش جامعه است نه با منافع فرد. در اخلاق کمونیستی، انسان‌گرایی اساس نیل به سعادت است و آن همانا تکیه بر تلاش انسانی است نه تکیه بر عناصر مافوق طبیعی و اخروی».<sup>۷۱</sup> طبری برای انسان مترقی خصال نیکی را لازم می‌داند. در واقع اوصاف و فضایی که در اخلاق انسان‌گرای کمونیستی بر آن تاکید می‌شود از این قبیلند: فروتنی واقعی (گذشت از منافع خویش و نپرستیدن وجود خویش)، انسان دوستی واقعی (توجه به سعادت دیگران و مددکاری به آنان)، کوشندگی و کار دوستی، تحمل و پایداری، سرسختی و پشتکار، حقیقت پرستی، عشق به زیبایی هنری و داشتن ذوق و احساس ظریف و متعادل.<sup>۷۲</sup>

نکته‌ای که طبری بدان توجه می‌دهد این است که در کانون اخلاق کمونیستی در واقع همانا پرولتاریا و منافع او قرار دارد. در حوزه پراتیک انقلابی و عمل مارکسیستی باید

اساساً بر مبنای اصول اخلاقی پرولتاریا عمل کرد.<sup>۷۳</sup>

اخلاق و حقوق دارای تفاوت هستند. طبری در یکی از آثار خود، در بیان تفاوت میان ایندو، نخست به توصیف مختصری از اخلاق می‌پردازد و آنگاه تفاوت آن را بیان می‌دارد: «مناسبات بین افراد جامعه را تنها سیاست و حقوق تنظیم نمی‌کند در جامعه سیستمی از موازین رفتار وجود دارد که مبتنی بر داشتن تصورات مشخصی دربارهٔ نیک و بد (خیر و شر)، عدالت، سعادت، شرف، وظیفه و غیره است و این موازین را نیروی اخلاقی عمومی، نیروی سنت و تلقین از راه تربیت، حمایت می‌کند و اخلاق نام دارد. لذا موازین اخلاقی را دولت حفظ نمی‌کند، بلکه افکار عمومی، سنن و تربیت حفظ می‌کند و این تفاوت ما بین موازین اخلاقی و موازین حقوقی است. بعلاوه موازین اخلاقی قبل از موازین حقوقی از همان سپیده دم طلوع نوع بشر وجود داشته و در جامعهٔ کمون اولیه شکل مسلط شعور اجتماعی بوده است، زیرا تمام زندگی را مجموعه‌ای از آداب و رسوم اداره می‌کرده است. با پیدایش طبقات جای مسلط اخلاق را ایدئولوژی سیاسی - حقوقی می‌گیرد.»<sup>۷۴</sup>

### نگاه انتقادی طبری نسبت به مارکسیسم

طبری در دورهٔ دیگری از زندگی فکری خود - اواخر عمر - از یک دیدگاه انتقادی نسبت به مارکسیسم، هم از جنبه نظری و هم عملی برخوردار بوده است. وی در بخشی از سخنان خود چنین می‌آورد: «عیب اساسی «نظری» مارکسیسم، تحجر، فقدان انعطاف و تابع ساختن واقعیت، به هر قیمت، به این قالب‌های متحجر است. عیب اساسی «عملی» مارکسیسم گریز از تعهدات اصولی و پذیرفته شده تا حد ماکیاولیسم و پراگماتیسم است. بدینسان، بین تئوری و پراتیک، نظر و عمل، دره‌ای فاصل است که آنچه مارکسیسم در تئوری می‌گوید و تبلیغات رسمی آن را تکرار می‌کند، بر حسب منافع عملی روز، در طاق نسیان نهاده می‌شود. راز دوام سیاست سوسیالیستی و دستاوردها و موفقیت‌هایش، در همین گریز از تعهدات تئوریک و رفتن به آستان پهناور «مصلحت» و «عمل» است.<sup>۷۵</sup> از نظر طبری تفکر مارکسیستی در عین حال که عناصر مثبتی را در مبارزه با سیستم حاکم و

علاقه به دانایی واجد است ولی نیل به این هدفهای والا بدون عناصر مهم دیگر مانند اخلاق ممدوح و انصاف نسبت به مردم و... ممکن نخواهد بود. مارکسیسم از رویکرد اخلاقی مشخصی برخوردار نبوده است.<sup>۷۶</sup> یکی از معایب حرکت‌های سیاسی - مارکسیستی در کشورهای مختلف، همانا عیب اخلاقی و معنوی آنها و فقدان چارچوب اخلاقی برای عمل انقلابی است.<sup>۷۷</sup>

حاصل آنکه فقدان تئوری اخلاقی در مقام عمل و غفلت از جایگاه اخلاق در عمل انسانی و اجتماعی و تاریخی و عدم رعایت اصول اخلاقی و بها ندادن به اخلاق از جمله معایب اساسی مارکسیسم از نظر طبری است.

### ۳- انور خامه‌ای

رجوع به سیاهه کتابهای خامه‌ای، فقدان اثر مستقلی را در باب فلسفه اخلاق نشان می‌دهد. بعلاوه نگاهی به فصول این کتب نیز نشان از عدم وجود بخش مستقلی، در این مبحث دارد. البته در لابلای مباحث یکی از آثار خود، «از خود بیگانگی، وپراکسیس»، نکاتی در مورد مباحث نظری اخلاق مطرح ساخته‌اند.

بنیاد تفسیر خامه‌ای از اخلاق را - همانند دیگر امور مانند دین، هنر و... - باید در نظریه «پراکسیس» جویا باشد. از نظر وی پراکسیس که محتوای اصلی زندگی اجتماعی است، دارای دو ویژگی است: ۱- پراکسیس همواره با شناخت توأم است و پراکسیس و شناخت، دو چهره یک پدیده است. ۲- پراکسیس همیشه فعال و حمله ور است. هدف آن همواره نو آوردن و نو ساختن و بنابراین دگرگون کردن، در هم شکستن، رام ساختن و نشان خویش را بر چهره دیگری زدن است.

وی سه نوع پراکسیس را از هم تفکیک می‌کند که اقسام مظاهر زندگی انسان، حاصل یکی از این سه نوع یا ترکیبی از آنهاست: ۱- پراکسیس انسان نسبت به طبیعت: تظاهر اصلی این نوع پراکسیس کار به معنای عام است. تمام زندگی اقتصادی، علمی و فنی انسان از این نوع پراکسیس سرچشمه می‌گیرد. ۲- پراکسیس انسان نسبت به انسان دیگر: تظاهر اساسی آن عمل جنسی است. تمام زندگی اجتماعی (به معنای اخص یعنی

مدنی)، سیاسی و هنری انسان ناشی از این نوع پراکسیس است. ۳- پراکسیس انسان نسبت به خودش: تظاهر اساسی آن اندیشه است. تمام زندگی ایدئولوژیک انسان، مذهب، فلسفه و ایمان (در صورتهای گوناگون آن) از این نوع پراکسیس ناشی می‌شوند.<sup>۷۸</sup> خامه‌ای معتقد است که بعضی اوقات تشخیص اینکه یک پدیده انسانی و اجتماعی از کدامیک از انواع پراکسیس ناشی می‌شود و در کدام منطقه از مناطق سه‌گانه زندگی اجتماعی قرار دارد، قدری دشوار است. و اخلاق از همین قسم است. وی می‌نویسد: «مثلاً اخلاق و مبادی اخلاقی را در کدام منطقه باید قرار داد، در منطقه سیاسی و هنری (پراکسیس نوع دوم) یا در قلمرو مذهب و ایدئولوژی (پراکسیس نوع سوم)؟ اصول اخلاقی از یکسو با مذاهب پیوند نزدیک دارد و از سوی دیگر با حقوق و مناسبات اجتماعی، از یک طرف با زندگی ایدئولوژیک انسان تماس دارد و از سوی دیگر با زندگی قضایی، مدنی و حتی اقتصادی او. لیکن اگر دقت کنیم که نقش اساسی مبادی اخلاقی تعیین و تنظیم حقوق و تکالیف افراد نسبت به یکدیگر است، بی‌می‌بریم که جای اصلی آنها در منطقه زندگی مدنی است یعنی از پراکسیس انسان نسبت به انسان سرچشمه می‌گیرد».<sup>۷۹</sup> البته باید توجه داشت که این مناطق زندگی اجتماعی و پراکسیس‌هایی که سرچشمه آنها هستند، از هم مجزا نیستند و عمیقاً و ذاتاً به یکدیگر پیوسته‌اند و متقابلاً در هم تاثیر می‌کنند.<sup>۸۰</sup>

از نظر خامه‌ای این دیدگاه که اخلاقیات فطری اند و نیز اینکه انسان از سرشت نیک برخوردار است و این نظر که اخلاق مطلق است، دیدگاه‌هایی نادرست‌اند. وی می‌نویسد: «در حقیقت و واقعیات تاریخی و تجسسات مردم شناسان و جامعه شناسان نه طبیعت نیک و فرشته خوبی را برای انسان نشان می‌دهد و نه چهره‌ای ثابت و استواری را. این واقعیات نشان می‌دهند که انسان چهره ثابت و فطری ندارد و چهره او همان شکل اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند و با تغییر هر شکل اجتماعی، چهره انسان هم تغییر می‌کند. بگذریم از مفاهیمی مانند مالکیت، حق، عدالت، انصاف، شجاعت و برتری و نظایر آن که در جوامع گوناگون به کلی متفاوت است حتی خصلت‌هایی بسیار عاطفی و به اصطلاح «انسانی» مانند دوستی، عشق، حسادت،

فدازکاری، جوانمردی و غیره نیز در جوامع مختلف یکسان نیستند. بهمان اندازه که عشق لیلی. و مجنون یارمژولیت برای جوانان امروزی مسخره است و به شوخی شباهت دارد، جوانمردهایی نظیر حاتم طایی و غیرتمندانی مانند اوتللو هم در جامعه صنعتی کنونی بسیار نایابند و حکم سیمرغ و کیمیا را دارند. در جامعه‌های بدوی مانند اسکیموها یا قبایل افریقا و پولی نزی هم تا آنجا که پژوهشهای علمی نشان می‌دهد، این مفاهیم یعنی عشق، دوستی، جوانمردی، غیرتمندی و مانند آنها شکل و رنگ دیگری دارد و بکلی با آنچه در قرون وسطی بوده یا در جامعه صنعتی کنونی است، تفاوت فاحش دارد.<sup>۸۱</sup>

از دیدگاه خامه‌ای بیلان کار بشر در تاریخ و سیر اعمال انسان در تاریخ، نشان از سیر غیر اخلاقی و غیر انسانی تاریخ بشر دارد. حتی خوبی‌ها و عدالت‌ها نیز برای فریب بوده و یا منجر به بدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها شده‌اند. اینکه عامل این انحرافات و سیر غیر انسانی تاریخ بشر چیست، عده‌ای بر این نظرند که این ناشی از اختلاف طبقاتی بوده است و برخی آن را ناشی از اختلاف نژادی می‌دانند و دسته سوم، این انحراف را ناشی از فقدان پایبندی به معنویت و اصول اخلاقی می‌دانند. ولی هر سه نظر، نادرستند. نکته اصلی و پاسخ اساسی این است که «واقعیات تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد که این، معنویتها و اصول اخلاقی هستند که غیر انسانی‌اند، یعنی با طبیعت انسان ناسازگارند نه به عکس، این معنویتها و اصول اخلاقی، نمونه‌ای از خود بیگانگی انسان هستند و می‌خواهند طبیعت انسان را تغییر دهند و از انسان موجودی برتر بسازند. از اینروست که در طول تاریخ زوال این معنویتها به شکل عجیبی صورت گرفته است. قالب ظاهری آنها باقی مانده، ولی روح و اساس آنها از میان رفته، انسان رباکارانه به طبیعت اصلی خود بازگشته ولی همچنان دم از معنویت می‌زند».<sup>۸۲</sup> پس عامل انحراف تاریخی انسان از اخلاقیات و معنویات این نیست که انسان اخلاقی یا معنوی نیست، بلکه این اخلاقیات و معنویات موجود بودند که انسانی نبوده‌اند.

ممکن است این پرسش به ذهن برسد که پس چگونه با وجود فاصله‌گیری انسان از اخلاق و معنویت در تاریخ، تمدن بشری به وجود و بقای خود ادامه داده است. خامه‌ای

در پاسخ می‌نویسد: «انسان هیچگاه از آزادی کامل برخوردار نبوده و همواره تحت محدودیتهای گوناگون اجتماعی قرار داشته است، اینجاست که دو خصوصیت برجسته انسان و برتری او بر حیوانات آشکار می‌شود: عقلانی بودن (راسیونالیته) و اجتماعی بودن. این دو خصیصه است که متقابلاً در هم تأثیر می‌کنند و به نیروی انسان، کارایی شگرفی می‌بخشند. وجود محدودیتهای و مقررات اجتماعی و ترس از آنها یا احترام به آنهاست که کم و بیش طبیعت متجاوز انسان را مهار کرده و جلو تندروری‌های آن را گرفته است. در واقع انسانها همه اسیر اجتماع و مقررات آن بوده و هستند».<sup>۸۳</sup>

انسان از نهاد نادرست و بدی برخوردار است. ریشه تجاوز، برتری جویی، کشتار، ددمنشی و ستم‌پیشگی در نهاد انسان است. البته همه جا و در همه افراد به یکسان نیست. شدت و ضعف این خوی با شرایط جغرافیایی، نژادی، اقتصادی و بویژه محیط اجتماعی و تربیتی فرق می‌کند. و مسلم این است که بر خلاف این عقیده که مقررات اجتماعی موجب و مسبب اصلی این خوبی هستند، باید گفت بطور کلی محدودیتهای و مقررات اجتماعی شایسته، صرفاً وسیله موثری برای جلوگیری از رشد و مهار آنها است.<sup>۸۴</sup>

انسان موجودی است که زندگی و موجودیت خود را در تضاد و تقابل و رقابت با دیگری احساس می‌کند و می‌یابد و این منشأ ضعف اخلاق و انحراف در او می‌شود. و راه جلوگیری از تجاوز انسان همانا کنترل بیرونی و تعلیم و تربیت و... است.<sup>۸۵</sup>

انور خامه‌ای مارکسیست‌ها را دچار یک مشکل اخلاقی می‌داند و آن همانا عوام فریبی است. مارکسیست‌ها چنان نشان می‌دهند که گویی نوآوری‌های آنان در طی ادوار و زمانهای متعدد، چیزی جز دنبانه روی تئوری‌های کهن مارکسیستی نیستند. در حالیکه این تفکر، خیال باطلی بیش نیست. از محصولات این عوام فریبی، بت‌سازی و بت پرستی (پرستش یک شخص، یک حزب، یک کمیته، یا مظاهر دیگر) می‌باشد. این سرنوشت تاریخی مارکسیسم بود.<sup>۸۶</sup>



## نتیجه‌گیری

این مقاله در صدد آشکار کردن جنبه‌ای مغفول از جریان تفکر فلسفی معاصر ایران آنهم در نزد مارکسیستهای ایرانی بوده است. این جنبه مغفول مربوط به حوزه فلسفه اخلاق است که حتی از دیدگان تیزبین اکثر مارکسیست پژوهان و نقادان این مکتب نیز پوشیده مانده است. این مقاله ضلعی دیگر از جریان مارکسیسم را در ایران مطرح می‌سازد. مارکسیستهای ایرانی در لابلای آرای خویش به این مساله پرداخته و تا حدی چارچوبهای اساسی را برای تشکیل یک نظام فلسفی در باب اخلاق، فراهم آورده‌اند، اما به تشکل نهایی آن نپرداخته‌اند.

نکته مهم دیگر در عرصه فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی تفاوتهایی است که نسبت به بنیانگذاران مارکسیسم - مانند مارکس و لینن - و نظریه پردازان اصلی این مکتب بچشم می‌خورد و این خود نشان از قرائت خاص مارکسیستهای وطنی از مساله اخلاق دارد.

## پن نوشتنها

- ۱- طبری، احسان، کزراهه، خاطراتی از تاریخ خرب توده، امیر کبیر، سال ۷۳، ص ۱۶  
- گفتمان روشنگر، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، سال ۷۹، ص ۳۷۸.
- ۲- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱،  
- سال ۷۰، ص ۱۱، ۱۲.
- ۳- حسینی طهرانی، محمد حسین، مهتابان، باقرالعلوم، سال ؟، ص ۶۱-۶۲.
- ۴- طباطبائی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با پاورقی مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی،  
- سال ؟، ص ۲۲، مقدمه مطهری.
- ۵- مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۵۷، ص ۳۶-۵۲.
- ۶- پی‌یتر، آندره، مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائی، دانشگاه تهران، سال ۶۰، ص ۴۷، ۸۵.  
- همان، ص ۴۷-۴۸.
- ۸- برای نمونه ر.ک. ف.زای، ه.نوب، مبانی مارکسیسم لنینیسم، ترجمه آسماری، تکاپو، سال؟.  
- مجموعه نویسندگان، الفبای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، ترجمه س. رزم آزما، انتشارات میر، سال؟.  
- لنین، و.ای، ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم، انتشارات چریکهای فدایی خلق، سال ۵۷.  
از جمله شخصیت‌های که در این مورد اثری ارائه داده است، مورس کورنفورث است:  
کورنفورث، فورس، کمونیزم و ارزش‌های انسانی، ترجمه ج. نوایی، انتشارات علم، سال ۵۸.  
۹- کروتوا، الگانا تانونا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ترجمه پرویز شهریاری، فردوس، سال ۸۰، ص ۷.  
۱۰- وازنوک، مری، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ترجمه ابوالقاسم فنائی، بوستان کتاب قم، سال ۸۰، ص ۲۲۵.  
۱۱- مک اینتایر، آلسدر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، حکمت، سال ۷۹، صص ۴۲۴-۴۲۷.  
(گزینش و تلفیض)
- ۱۲- اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ص ۸.
- ۱۳- همان، ص ۱۱.
- ۱۴- همان، ص ۸-۹، ۴۸.
- ۱۵- همان، ص ۱۵-۲۴.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان، ص ۲۳-۲۴.
- ۱۹- کمونیزم و ارزش‌های انسانی، ص ۵۴.
- ۲۰- اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ص ۶۰.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- همان، ص ۶۱.
- ۲۳- همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.
- ۲۴- همان، ص ۸۷.
- ۲۵- همان، ص ۱۹۴.
- ۲۶- همان، ص ۲۱۴.

- ۲۷- همان، ص ۲۴۵.
- ۲۸- همان، ص ۱۰۵.
- ۲۹- کمونیزم و ارزشهای انسانی، ص ۵۴.
- ۳۰- برای نمونه ر.ک: طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم - مظهری، مرتضی، نقدی بر مارکسیسم، صدرا، سال ۷۷.
- سبحانی، جعفر، تحلیلی از فلسفه مارکس، نشر هادی، سال ۶۰.
- سبحانی، جعفر، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک، نشر امید، سال؟.
- مصباح یزدی، محمد تقی، نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم، در راه حق، سال ۶۵.
- مصباح یزدی، محمد تقی، پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک، در راه حق، سال؟.
- ۳۱- گفتن روشنگر، ص ۳۷۸.
- ۳۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۲۲.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- هلال گرایش به مادیگری، ص ۹.
- ۳۵- طبری، احسان، شناخت و سنجش مارکسیسم، امیر کبیر، سال ۶۸، مقدمه در معرفی نویسنده کتاب، ص ۱۰.
- ۳۶- خامه‌ای، انور، دیالکتیک طبیعت و تاریخ، شرکت مولفان و مترجمان ایران، سال ۵۷، مقدمه احسان طبری.
- ۳۷- ارانی، تقی، پسیکولوژی (علم الروح)، چاپ رنگین، سال ۱۳۳۰، ص ۳ مقدمه.
- ۳۸- همان، ص ۸.
- ۳۹- ارانی، تقی، بشر از نظر مادی، انتشارات علمی، فلسفی، سال؟، ص ۳، ۴، ۶، ۷.
- ۴۰- پسیکولوژی، ص ۲۰.
- ۴۱- همان، ص ۲۹ - ۳۰.
- ۴۲- بشر از نظر مادی، ص ۲۵ - ۲۶.
- ۴۳- همان، ص ۲۸ - ۵۳ - ۵۴.
- ۴۴- ارانی، تقی، عرفان و اصول مادی، انتشارات کارنگ، سال؟، ص ۳۹، ۶۹.
- ۴۵- بشر از نظر مادی، ص ۲۸.
- ۴۶- همان، ص ۴۰، ۴۶.
- ۴۷- همان، ص ۵۵.
- ارانی، تقی، آثار و مقالات، انتشارات طلوع، سال ۵۷، ص ۱۳.
- ۴۸- بشر از نظر مادی، ص ۵۵.
- ۴۹- همان، ص ۵۷.
- ۵۰- همان، ص ۵۷ - ۵۸.
- ۵۱- همان، ص ۱۶.
- ۵۲- آثار و مقالات، ص ۱۵۰، ۱۵۶ - ۱۵۷.
- ۵۳- پسیکولوژی، ص ۲۲۲.
- ۵۴- همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.
- ۵۵- آثار و مقالات، ص ۱۶۰.

- ۵۶- پيسکولوژی، ص ۲۲۳.
- ۵۷- گفتمان روشنگر، ص ۳۷۸.
- ۵۸- طبري، احسان، دانش و بينش، انتشارات حزب توده ايران، سال ۶۰، ص ۸۰.
- ۵۹- همان، ص ۱۰.
- ۶۰- همان، ص ۸.
- ۶۱- طبري، احسان، آموزش فلسفه علمي، انتشارات دريا، سال؟ ص ۵۹ - ۶۰.
- ۶۲- طبري، احسان، نوشته‌های فلسفي و اجتماعي، بخش نخست، انتشارات حزب توده ايران، سال ۵۹، ص ۱۳۲.
- ۶۳- همان، ص ۱۲۲.
- ۶۴- دانش و بينش، ص ۷۴ - ۷۵.
- ۶۵- همان، ص ۷۴.
- ۶۶- آموزش فلسفه علمي، ص ۴۸.
- ۶۷- گفتمان روشنگر، ص ۱۸۱.
- ۶۸- آموزش فلسفه علمي، ص ۶۰ - ۶۱.
- ۶۹- نوشته‌های فلسفي و اجتماعي، ص ۱۱۱.
- ۷۰- همان، ص ۱۲۴.
- ۷۱- آموزش فلسفه علمي، ص ۹۱.
- ۷۲- نوشته‌های فلسفي و اجتماعي، ص ۳۲۳.
- ۷۳- همان، ص ۲۶.
- ۷۴- آموزش فلسفه علمي، ص ۹۱.
- ۷۵- شناخت و سنجش مارکسيسم، ص ۲۴.
- ۷۶- همان، ص ۲۶.
- ۷۷- همان، ص ۲۷.
- ۷۸- خامه‌اي، انور، از خود بيگانگي و پراكسيس، انتشارات به نگار، سال ۶۹، ص ۵۳ - ۵۴.
- ۷۹- همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.
- ۸۰- همان، ص ۱۱۱.
- ۸۱- همان، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.
- ۸۲- همان، ص ۱۳۴.
- ۸۳- همان، ص ۱۳۶.
- ۸۴- همان، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.
- ۸۵- همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۵.
- ۸۶- خامه‌اي، انور، تجديد نظرطلبي از مارکس تامانو، فرزنان، سال ۸۱، ص ۲۸.